

تحقیقی در قصه اخراج
نبی اعظم - صلی الله علیه و آله و سلم -
و بیتوته وصی - علیهما السلام - و بررسی این واقعه
از دیدگاه قرآن کریم
دکتر امیر محمود کاشفی
استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
(از ص ۸۳ تا ۹۷)

چکیده:

این مقاله که به مناسبت سال پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم - نگارش یافته، حاصل بینشی است دیگرگون از قصه هجرت آن حضرت و با استفسار از قرآن کریم و تدبیر در آیات کریمه آن کتاب عظیم فراهم آمده است. اصول مطالب مطرح شده در این مقاله عبارتند از "هجرت یا اخراج"، "سنت الهی پس از اخراج هر پیامبر" و "تدبیر آسمانی نبی معظم به هنگام خروج". البته این اصول را فروعی است که بنابر مقتضا و در مجال یک مقاله به آنها اشاره شده است.

واژه‌های کلیدی: قرآن کریم، اخراج، نزول عذاب، لیلۃ المبیت، مکه.

مقدمه:

در تاریخ زندگانی پیامبر اعظم - صلی الله علیه و آله و سلم - یکی از مهمترین حوادث، همانا اخراج وجود گرامی ایشان از مکه بوده است. این همان حادثه‌ای است که در تاریخ از آن به هجرت یاد شده و مبدأ تاریخ مسلمانان گردیده است. ما از آن جهت از کلمه هجرت در این باره استفاده نکردیم که قرآن کریم، خود، آن حادثه را اخراج معرفی کرده است؛ آنجا که می‌فرماید:

۱- «أَلَا تَتَصَوَّرُونَ لَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَيْهِ وَآيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» (توبه ۴۰ /

ترجمه: (اگر او را یاری نمی‌کنید (بدانید که) خداوند، یاری نمودش آنگاه که کفار، او را دومی دو نفر اخراج کردند آنزمان که این دو در (نهان) غار بودند زمانیکه همصحبت اندوهگین خود را (دلداری و روحیه می‌دهد و می‌گوید: محزون مباش؛ خدا با ماست، پس خداوند سکینه خود را بر او نازل کرد و او را به سپاهسانی تأیید کرد که آنها را ندیدید.

۲- «وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدَّ مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكَ نَاهِمٌ فَلَنُصْرِبَنَّهُمْ» (محمد / ۱۳)

ترجمه: و چه بسیار قریه‌هایی که قوی‌تر از قریه‌ای بودند که ترا اخراج کردند؛ ما آنها را هلاک کردیم در حالیکه هیچ یاری کننده‌ای ایشان را نیست (نبود).
در اینجا لازم است ذکر شود که اخراج پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - ناشی از عواملی بود که حضرتش را ناگزیر به ترک مکه و اقبال به مدینه نمود و این خود بمعنای اخراج است هر چند که تصمیم مستقیم و منحصر به فرد کفار، این عمل نبوده باشد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيَثْبُتُوا أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يَخْرُجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»

(انفال/۳۰)

ترجمه: (و بیاد آور) آنگاه که کافران درباره تو نیرنگ کردند تا ترا محبوس کنند یا به قتل برسانند یا اخراج کنند و آنان (همواره) مکر می کنند و خدا نیز مکر می کند و خداوند بهترین مکرکنندگان است.

ابن هشام در سیره خود متن مذاکرات سران کافر قریش را که ابلیس نیز به آنها پیوسته بود آورده است که: یکی گفت: احبسوه فی الحدید... که این رأی، مردود شد؛ یکی گفت: ننفیه من بلادنا... این رأی هم مورد قبول واقع نشد؛ آنگاه ابوجهل چنین پیشنهاد کرد که: اری ان نأخذ من کل قبيلة فتی شایباً جلیداً نسیباً و سیطاً فینا ثم نعطي كل فتی منهم سيفاً صارماً ثم يعدوا الیه فیضربوه بها ضربة رجل واحد فیقتلوه فنستریح منه (نظر ابوجهل این بود که از هر قبیله ای جوانی قوی و صاحب نسب، شمشیری در دست بگیرد و همگی بر پیامبر وارد شوند و هر کس، یک ضربه شمشیر بر او وارد کند و بدین وسیله، خلاصی از دست او حاصل شود). ابوجهل این حیل را از آن جهت طرح کرد که فرزندان عبدمناف یارای مقابله با همه قبایل را نخواهند داشت.

سرانجام این پیشنهاد مورد قبول واقع گردید و ابلیس که به شکل شیخی از اهل نجد در آن جمع حاضر شده بود گفت: لا رأی غیره. (ابن هشام، الجزء الثانی، ص ۹۱)

در مورد خروج نبی اکرم از ابن عباس سخنی روایت شده که: قال رسول الله لما خرج من مكة: اما والله لا اخرج و انی لأعلم انک احب البلاد الی الله و اکرمها علی الله و لولا اهلک اخرجونی منك ما خرجت.

و قال رسول الله لمكة: ما اطیبک من بلدة؛ احبک الی و لولا ان قومک اخرجونی ما سکنت غیرک.

نبی اکرم (ص) خطاب به مکه می فرماید: آگاه باش که من خارج می شوم در حالیکه - قسم بخدا - می دانم تو محبوب ترین شهرها و گرامی ترین آنها نزد خدا هستی و اگر اهل تو مرا بیرون نمی کردند هرگز خود خارج نمی شدم. همچنین رسول

خدا خطاب به مکه فرموده است: چقدر نزد من خوشایند و دوست داشتنی هستی و اگر قوم تو مرا بیرون نمی‌کردند در غیر تو سکنی نمی‌گزیدم. (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۶۰۱) به نقل از الدر المنثور)

اخراج پیامبران و سنت الهی پس از اخراج

آیات قرآن کریم دلالت دارد بر اینکه اخراج انبیاء از سرزمینشان متضمن حادثه‌ای است که پس از خروج بر آن سرزمین رخ می‌دهد. آیاتی که این واقعه را به صورت مصرح بیان می‌دارد عبارتند از:

۱- «وان کادوا لیستفزونک من الارض لیخرجوک منها و اذاً لایلبثون خلافک الا قلیلاً ○ سنة من قدارسلنا قبلک من رسلنا ولاتجد لسنننا تحویلاً» (اسری / ۷۶ و ۷۷) ترجمه: و همانا نزدیک بود که ترا از زمین برکنند تا ترا از آن اخراج کنند و در این صورت از پی تو جز زمان اندکی درنگ نخواهند کرد (و هلاک خواهند شد)؛

۲- «فآراد ان یتستفزهم من الارض فاغرقتناه و من معه جمیعا» (اسری / ۱۰۳) ترجمه: پس فرعون خواست که موسی و قومش را از زمین برکنند که ما او (فرعون) و هر که با او بود را همگی غرق کردیم؛

۳- «وقال الذین کفروا لرسلم لئخرجتکم من ارضنا او لتعودن فی ملتنا فاحی الیهم ربهم لنهلکن الظالمین» (ابراهیم / ۱۳)

ترجمه: و کافران به رسولان خود گفتند: ما شما را بی تردید از زمین خود بیرون خواهیم کرد مگر اینکه به آیین ما درآید پس خداوند به ایشان وحی کرد: ما بی تردید، ظالمین را هلاک خواهیم کرد؛

۴- «وکأین من قریة هی اشد من قریتک التی اخرجتک اهلکنا هم فلاناصر لهم»

(محمد / ۱۳)

ترجمه: ذکر شد.

البته آیات شریفه دیگری هست که به طور ضمنی، وقوع حادثه در آنها ذکر شده است. قصه نوح و لوط - علیهما السلام - از جمله آنهاست و ما در جای خود به آنها خواهیم پرداخت.

همانطور که ملاحظه می شود آیات کریمه به وضوح و تأکید اعلام می دارند که اگر قریه ای و قومی، رسولی از رسولان الهی را از زمین اخراج کنند آن قریه و قوم، بدون درنگ هلاک خواهند شد و این یک سنت جاریه و غیر قابل تحویل الهی است.

سؤال: چنانچه معلوم شد، اخراج انبیاء هلاکت قوم اخراج کننده را به دنبال دارد بر این اساس، این سؤال به طور جدّ، پیش می آید که چرا و چگونه نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - از مکه اخراج شد ولی هیچ عذابی نازل نشد و قوم اخراج کننده، به هلاکت نرسیدند؟

در پاسخ به این سؤال، اصحاب تفسیر، توجیهاات گوناگونی ارائه کرده اند، از جمله آنها اینکه: نبی اکرم (ص) از مکه اخراج نشده است به دلیل عبارت (وان کادوا) در آیه استفزاز و اّلاً قطعاً عذاب نازل می شد؛ صاحبان این قول می گویند: لاجرم باید گفت: پیامبر هجرت کرده است. (زمخشری، ۶۵۸/۴)

توجیه دوم آنست که: پیامبر، اخراج شده و عذاب الهی، نازل گشته ولی این عذاب، چیزی جز شکست کفار در جنگ بدر نیست (جزء ششم ص ۶۶۶ و زمخشری، همان). به نظر می رسید: اقوال مذکوره از استقامت، برخوردار نیستند زیرا: آیه «اذ اخرجوه الذین کفروا» و نیز «وکاین من قریه هی اشد من قریته الّتی اخرجتک» تصریح بر اخراج دارند و بنابراین ولابد آیه «وان کادوا لیستفزونک...» که متضمّن نزدیکی وقوع اخراج ولی عدم تحقق آنست ناظر به مکان و زمان دیگری غیر از مکه مکرمه است و بنا بر احتمال زیاد مربوط به مدینه النبوی است آن هنگام که می خواستند

پیامبر را از آنجا به سوی شام بیرون کنند؟ (زسخری، ۶۸۵/۴، المحلی و السیوطی، ص ۲۹۰) این از یک طرف، اما از طرف دیگر چگونه می‌توان شکست کفار در بدر را تابع و پیامد اخراج نبی دانست آنهم در شرایطی که نزول عذاب الهی بر طبق آیات با فاصله کم زمانی رخ می‌دهد؟ و اصلاً این یک امر واضح است که شکست و پیروزی در جنگ از مقدرات و مقررات مخصوص خود تبعیت می‌کند و هرگز نمی‌توان گفت: چون کفار، نبی اعظم را از مکه اخراج کردند لامحاله در جنگ بدر شکست خوردند. لذا و از آنجا که در کتب تاریخ و سیره، نزول هیچگونه عذابی پس از خروج پیامبر گرامی از مکه ذکر نشده، این مسأله، همچنان بدون پاسخ می‌ماند که سرّ ماجرا در چیست؟

تدبیر در قرآن و نبود اختلاف در آن

قران کلام الله است و لذا ما را از کنار آمدن با اختلاف و تفاوت در آیات برحذر می‌دارد و با ندای بلیغ اعلام می‌دارد: اگر در قرآن اختلافی به نظرتان رسید هرگز به سادگی از آن نگذرید بلکه تدبیر در آیات کنید تا سرانجام نبود اختلاف بر شما ثابت گردد و از این طریق به دستاوردی بزرگ و بی نظیر نائل آید و آن اینست که: این قرآن، کلام بشر نیست بلکه کلام الله المجید است.

متأسفانه بعضی مفسران در برخی موارد از کنار آنچه شائبه اختلاف دارد با زیرکی می‌گذرند و مشکل را با توجیهاتی پیش پا افتاده حل می‌کنند. آنها از سادگی و ضعف توجیهات باکی ندارند و انگار با این کار به زبان حال می‌گویند: قرار نیست که انتظار ما از قرآن بیش از این باشد. در حالیکه مفسر، اگر با دقت و سختگیری در مفاهیم آیات به قرآن نظر کند و از نزد خود توجیهات سریع الاجابه نیاورد و خود را با مشکلات درگیر کرده و در مقابل آنها استقامت ورزد به برخی از لطائف دست خواهد یافت و این دستاورد، همه تعب و نصب را از او می‌زداید.

از جمل مسائل، همین موضوع است که مشاهده می‌شود از یک سو، سنت الهی

بر اینست که اگر پیامبری از زمین، اخراج شد، اندکی بعد، قوم اخراج کننده هلاک خواهند شد و از سوی دیگر می بینیم نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - از مکه اخراج شد ولی عذابی نازل نگشت.

خوشبختانه کتب سیره و تاریخ، جزئیات حادثه را نگاشته و اقدامات پیامبر (ص) را در هنگام خروج ثبت نموده اند. ما در این باره به آنچه صاحب الغدیر از تفسیر ثعلبی نقل می کند و نیز آنچه ابن هشام در سیره خود آورده اکتفا می کنیم؛

۱- ان النبى لما اراد الهجرة الى المدينة خلف على بن ابي طالب بمكة لقضاء ديونه و اداء الودائع التي كانت عنده و قال له ائشح ببردی الحضرمی الاخضر و ثم على فراشى فانه لا يصل منهم اليك مكروه ان شاء الله تعالى. ففعل ذلك على - عليه السلام - ... فانزل الله على رسوله و هو متوجه الى المدينة فى شأن على «و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضاة الله» و قال ابن عباس نزلت الآية فى على حين هرب رسول الله من المشركين الى الغار مع ابي بكر و نام على فراش النبى (ابن، ۴۸/۲ و ۴۹؛ به نقل از تفسیر ثعلبی)

ترجمه: پیامبر اکرم (ص) چون اراده هجرت فرمود علی بن ابی طالب (ع) را به جای خویش گمارد برای قضاء دیون و بازگرداندن ودیعه هایی که نزدش بود... و به او فرمود: برد یمانی سبزرنگ مرا برتن کن و بر جایگاه من بخواب که هرگز بتو ناپسندی از سوی ایشان نخواهد رسید، ان شاء الله تعالى. پس علی - علیه السلام - همین کار را انجام داد، پس خداوند در شأن علی - علیه السلام - این آیه را بر رسولش نازل کرد در حالیکه او متوجه مدینه بود «و از مردم کسانی اند که جان خویش را به بهای به دست آوردن رضایت الهی معامله می کنند. ابن عباس می گویند: این آیه در شأن علی - علیه السلام - نازل شد هنگامی که رسول خدا از مشرکین به غاری پناه برد همراه با ابوبکر، آن هنگام که علی در بستر پیامبر قرار گرفت.

صاحب الغدیر پس از نقل حدیث ثعلبی نام بیش از بیست سند معتبر دیگر را ذکر می کند که این حادثه را بیان کرده اند. از جمله این سندها سیره ابن هشام است و

لذا ما هم این سند را از سایرین برگزیده نقل می‌کنیم:

فأتى جبريل عليه السلام رسول الله - صلى الله عليه (و آله) وسلم - فقال: لا تبت هذه الليلة على فراشك الذي كنت تبيت عليه. قال: فلما كانت عتمة من الليل اجتمعوا على بابه يرصدونه متى ينام فيثبون عليه. فلما رأى رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - مكانهم قال لعلي بن ابي طالب: ثم على فراشى و تسج بردى هذا الحضرمي الاخضر، فتم فيه فأنه لن يخلص اليك شيء تكرهه منهم و خرج عليهم رسول الله - صلى الله عليه (و آله) و سلم... و أخذ الله تعالى على ابصارهم عنه فلا يرونه... فأتاهم آتٍ ممن لم يكن معهم، فقال ما تنتظرون هاهنا؟ قالوا محمدًا، قال: خبيكم الله قد و الله خرج عليكم محمد... ثم يتطلعون فيرون عليًا على الفراش متسجياً ببرد رسول الله - صلى الله عليه (و آله) و سلم - (ابن هشام، الجزء الثاني، ص ۹۱)

ترجمه: پس جبرئیل بر پیامبر اکرم وارد شد و گفت: امشب بر جایگاه من بیتوته کن. پس هنگامیکه شب به نیمه رسید مشرکین بر درب خانه او تجمع کردند تا رصد کنند او کی به خواب می‌رود و سپس بر او حمله برند. پس چون رسول خدا (ص) اوضاع را مشاهده کرد به علی بن ابی طالب فرمود: بر جایگاه من بخواب و برد مرا بر تن کن، این برد یمانی سبز رنگ را، و در آن بخواب که هرگز مکروهی از جانب ایشان به تو نخواهد رسید و رسول خدا بر آنها در آمد و خداوند بینایشان را نسبت به پیامبر از آنها گرفت و او را ندیدند، پس کسی نزد ایشان آمد که با آنها همراه نبود و گفت: اینجا در انتظار چه هستید؟ گفتند: محمد، گفت: خداوند ذلالتان کند! قسم به خدا محمد از پیش چشم شما خارج شده است سپس سرکشی کردند، دیدند، آری! علی است بر جایگاه پیامبر (ص) در حالیکه برد رسول الله را بر خود انداخته است.

تأمل در تدبیر نبی اکرم (ص) به هنگام خروج از مکه

آنچه پیامبر اکرم (ص) در وقت خروج انجام داد از مسائلی است که مقتضای تأمل و دقت فراوان دارد. اهل تاریخ علیرغم آنکه این واقعه را با جزئیات آن ذکر

می‌کنند اما از راز آن سخن به میان نمی‌آورند.

احتمالاً اینان مشکلی را ملاحظه نمی‌کنند تا به حل آن بپردازند زیرا می‌گویند: خوابیدن علی در بستر نبی - علیهما السلام - برای آشفته کردن تصوّرات کافران بوده است. آنها تلویحاً می‌گویند: اگر علی - علیه السلام - در جای نبی اکرم قرار گرفت برای آن بود که بستر، خالی نشان داده نشود و کفّار، سرگرم و فریفته شوند و بدین وسیله، امکان خروج پیامبر (ص) فراهم گردد.

مورّخین حتّی به این اندازه هم مسأله را محتاج تحلیل و توضیح نمی‌دانند و این مطالب به طور ضمنی از فحوای نقل آنها فهمیده می‌شود. باید گفت: این ساده‌انگاری، منحصر به مورّخین نیست بلکه فراگیر است و هیچکس نیست که از خود بپرسد قرار گرفتن وصی در مکان نبی چه ضرورتی داشته است؟ البتّه همه نسبت به فعل حضرت، خضوع می‌کنند و او را مدح می‌نمایند و خریدن خطر به قیمت جان او را می‌ستایند.

باید گفت: این فعل غریب، عظیم‌تر از آنست که درباره آن قضاوت شده است و اصلاً این تصور و گمان که پیامبر اعظم جای خود را به علی بن ابی طالب داد تا؛ مثلاً، مشرکین که از پشت درب منزل مترصد رسول خدا بودند و از روزنه‌ای بستر پیامبر را زیر نظر داشتند کنجکاو و ظنین به خروج پیامبر نشوند، تصوّری است که ضعف آن محتاج به احتجاج نیست. از جمله تعلیل‌های دیگر که ماندن علی بن ابی طالب (ع) را در جایگاه رسول اکرم (ص) نزد بعضی موجه جلوه می‌دهد اینست که این کار به جهت ردّ ودایعی بود که نزد حضرت پیامبر (ص) بود. این تعلیل هم قطعاً قابل مناقشه است زیرا هیچگونه ملازمت و ضرورتی بین جایگیری در فراش نبی اکرم و ردّ ودایع نیست آنهم در شرایطی که هجوم کفّار به قصد قتل حتمی بوده است و اگر قصد از ابقاء حضرت علی - علیه السلام - در مکه، ردّ ودایع بوده است، ممکن، بلکه مرجّح بود که ایشان در مکان دیگری بیتوته می‌کرد و آن شب را سپری می‌نمود. ضمن آنکه نباید غافل باشیم استخلاف وصی برای نبی، آن شأن و

شرافت را داراست که خداوند حکیم درباره آن فرمود: «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله» (بقره / ۲۰۷). پیداست که اگر سر استخلاف را در رد و دایع بدانیم علاوه بر آنکه ارزش آن کار عظیم را ضایع کرده‌ایم موجبات وهن آبه کریمه را نیز فراهم آورده‌ایم.

بیان تعلیلی جدید:

چنانچه قصه لیلۃ المبیت را با دقت نظر کنیم و پنداشته‌ها و گمانهای نحیف را به کناری بگذاریم می‌توانیم به یک تحلیل و تعلیل جدید و البته غریب از خلافت وصی در فراش نبی - علیهما الصلوة والسلام - دست یابیم. و این تعلیل، چیزی نیست جز اینکه: با توجه به پیامد عاجل و قطعی اخراج نبی از زمین، نبی معظم - صلی الله علیه و آله و سلم - از وصی و خلیفه خود می‌خواهد تا به هنگام خروج، در جایگاه او مستقر شود تا این استخلاف، مانع نزول عذاب گردد. این امر، آنقدر ارج و بها دارد که می‌تواند اصلی‌ترین دلیل جای گرفتن وصی در جایگاه نبی - علیهما السلام - باشد هر چند که تعلیل‌ها و تحلیل‌های دیگر هم به کلی نفی نمی‌شوند. آری این سنت الهی است که اگر نبی در میان قومش بود هرگز بر آن قوم عذاب نازل نمی‌شود هر چند که مستحق باشند. خداوند حکیم در این باره می‌فرماید: «و ما كان الله ليعذبهم وانت فيهم»

ترجمه: و خدا بر آن نبوده تا ایشان را عذاب کند در حالیکه تو در میان ایشان. اما اگر پیامبر - رحمت اخراج شد در حالیکه به هر دلیل، نزول عذاب را بر قوم روا نمی‌دانست لازم است تدبیری بیاندیشد تا مانع نزول عذاب گردد و آن تدبیر عبارتست از اینکه: به هنگام خروج، فردی از اهل خود که نسبت به دیگران اقرب باشد را در جای خود قرار دهد. این کار باعث می‌شود قوم خطا کار با وجود استحقاق، مورد هلاکت واقع نشوند و این، همان فعال است که نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در وقت ترک مکه انجام داد و حضرت وصی - علیه السلام - را

در بستر خویش جای داد.

• موسی - علیه السلام - نیز وقتی به موعد و میقات رفت هارون - علیه السلام - را که از اهل او بود در جای خود قرار داد و اجعل لی وزیراً من اهلی ○ هارون اخی (طه / ۲۹ و ۳۰) و به او فرمود «اخلفنی فی قومی» (اعراف / ۱۴۲). و بدیهی است اگر اینکار را نمی کرد قومش به واسطه اتخاذ عجل، نابود می شدند اما حضور هارون در میان آنها از این امر ممانعت به عمل آورد.

آنچه مؤید این نظریه است آنست که مشاهده می کنیم خداوند در جایی که اراده نزول بلا داشته است به پیامبرانش دستور داده که اهل خویش را با خود از قوم بیرون ببرند، آنچنانکه به نوح - علیه السلام - فرمود: «قلنا حمل فیها من کلّ زوجین اثنین و اهلك الّا من سبق علیه القول و من آمن» (هود / ۴۰)

ترجمه: گفتیم حمل کن در کشتی از هر کدام، دو طاق دو تارا و نیز اهلت را مگر او که گفتارش از پیش آمد و (نیز) هر که ایمان آورد. و همچنانکه به لوط - علیه السلام - فرمود: «فأسرِ باهلك بقطع من الليل و لایلتفت منکم احدٌ الّا امرأ تک انه مصیبا ما اصابهم» (هود / ۸۱) پس اهلت را در پاره‌ای از شب با خود ببر - و (مبادا) احدی از شما روی برگرداند - مگر زنت که خود رسنده است به او آنچه رسید به ایشان (قوم لوط)).

و شاید از همین جا بتوان سرندا و نجوای نوح - علیه السلام - با پروردگارش را حدس زد که پس از غرق پسرش عرض کرد: «یا ربّ انّ ابنی من اهلی و انّ و عدک الحق و انت احکم الحاکمین» (هود / ۴۵): انگار که نوح از چرایی و چگونگی غرق شدن پسرش در مقابل وعده الهی سؤال می کند و عرض می کند: خدایا پسر من از اهل من است و وعده تو هم حق است. خداوند حکیم هم در جواب می فرماید: «یا نوح انه لیس من اهلک» (هود / ۴۶) یعنی او از اهل تو نیست و بنابراین مسأله و مشکله‌ای به نظر نمی رسد. آنگاه به نوح چنین می فرماید: «فلا تستلنّ ما لیس لک به علم» یعنی: راجع به آنچه که علم نداری سؤال و درخواست مکن.

استثناء شهر مکه؛

در اینجا این مسأله پیش می‌آید که اهل مکه با وجود بزرگی جرمی که مرتکب شده‌اند و آن اخراج خاتم الانبیاء از شهر خود است چرا از سایر اقوام، مستثنی شده‌اند و لوازم منع نزول عذاب برای آنها فراهم شده است؟

در جواب این سؤال باید گفت: اهل مکه در پناه امنیت و حرمت آن بلد مبارک از سایرین مستثنی شده‌اند. مکه شهری است که خداوند حکیم درباره آن به نبییش فرمود: «قل ائی امرت ان اعبد رب هذه بلدة الذی حرما» (نمل / ۹۱) ترجمه: بگو من دستور دارم که صاحب این شهر را بپرستم؛ آنکه محرم گردانید آنرا.

و نیز دعای حضرت ابراهیم - علیه السلام - را مستجاب نمود آنجا که عرضه داشت: «رب اجعل هذا البلد آمنا» (ابراهیم / ۳۵).

ترجمه: پروردگارا این شهر را همواره در امان قرار بده.

بدیهی است اگر رب البلد احترام آن سرزمین را نگه ندارد، دیگر حجتی برای دیگران نسبت به حفظ حرمت آن مکان باقی نمی‌ماند. اما اینکه حفظ حرمت چرا به این قیمت؟ در جواب باید گفت: اصلاً احترام این سرزمین به حلول نبی و وصی - علیهما الصلوة والسلام - است و خداوند فرمود: «لا اقسام بهذا البلد و انت حل بهذا البلد و والد و ما ولد» (بلد / ۱-۳).

ترجمه: قسم نخورم به این شهر که به این شهر، تو حلول کرده‌ای و (نیز قسم نخورم به) پدری و آنچه که بدنیا آورد.

به عبارت دقیق‌تر می‌توان گفت: امنیت مکه به میزان تحقق ولایت نبی اکرم و خاندان او - علیهم السلام - متحقق می‌شود آنچنانکه در زیارتنامه مأثور از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - خطاب به حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - چنین می‌خوانیم: «یا من شرفت به مکه و منی» و الا چرا خداوند حکیم در فتح مکه به پیامبرش فرمود: «لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین» (فتح / ۲۷)

ترجمه: قطعاً وارد مسجد الحرام خواهید شد - اگر خداوند خواست - در حالیکه
• آمن (از هر گزندى) هستید.

خروج حضرت وصی علیه السلام:

بیان داشتیم اخراج رسول از زمین، موجب نزول بلا بر آن مکان خواهد شد و گفتیم: برای آنکه شهر مکه و امنیت و حرمت آن بلد شریف که در بطن خود، خانه خدا را دارد شکسته نشود رسول اکرم (ص) جانشین خود را وصایت فرمود تا به هنگام ترک مکه در جای او قرار گیرد و بدین وسیله، نزول بلا منتفی گردد. اینک حق است اگر کسی سؤال کند: مگر وصی رسول - علیهما السلام - خود پس از چند روز مکه را ترک نکرد؟ اگر جواب مثبت است پس چرا عذاب الهی نازل نشد؟ در جواب این سؤال باید گفت: نزول عذاب بعد از اخراج نبی با درنگی اندک است. قصه لوط - علیه السلام - نشان از این واقعیت می دهد آنجا که خداوند حکیم می فرماید: «فاسر باهلك بقطع من الليل ولا يلتفت منكم احدٌ الا امرأتک انّه مصیبا ما اصابهم انّ موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب» (هود / ۸۱)

ترجمه: ذکر شد. یعنی وعده قوم لوط - سبحگاهان است، آیا صبح نزدیک نیست؟

روشن است که این وعده، حکایت از تقریب و تسریع در نزول بلا دارد و بنابراین قرائن در پاسخ به اصرار حضرت لوط نسبت به تسریع عذاب است که مبادا در اثر تأخیر حکم عوض شود. (طباطبایی، ۳۳۴/۹)

در قصه حضرت موسی - علیه السلام - و فرعون نیز ملاحظه می کنیم به محض آنکه موسی و قومش از زمین بیرون رانده شدند و به دریا زدند فرعون و قومش را از پی آنها غرق فراگرفت و همگی هلاک شدند. آیه شریفه هم بر این امر تصریح دارد: «فاراد ان یستفرّجهم من الارض فاغرقتناه و من معه جمیعاً» (اسری / ۱۰۳)

ترجمه: (پس فرعون خواست که (موسی و قومش را) از زمین براند پس او و هر

که با او بود را همگی غرق کردیم).

نتیجه:

با استخلاف حضرت وصی، نزول عذاب در زمان خاص و محدود، منقضى و مرتفع شده است. آنگاه ایشان در وقتی مناسب در حالیکه وصایای نبی معظم را انجام داده و ودایع را کماهو حقها اداء نموده است، خود، مگه را ترک کرده است و از آنجا که خروج ایشان، به اجبار کفار نبوده و در واقع اخراج صورت نگرفته است موجبات نزول عذاب فراهم نشده است و الحمدلله اولاً و آخراً.

این پایان سخن ما در این مقاله است اما آنچه مناسب بود در ادامه آورده شود یکی تأویل حدیث بود، یعنی تعمیم دادن این حادثه از شخص نبی معظم به شخصیت آن عزیز رحیم و سریان این حادثه در هر مکان و زمان، که خداوند درباره رسولش فرمود: «واعلموا انّ فيكم رسول الله» (هجرات / ۷).

همچنین مناسب بود درباره کیفیت اخراج ایشان - صلی الله علیه و آله و سلم - در حالیکه به زعم کفار و نیز یار غار خود، دومی دو نفر بود سخن می گفتیم، آنگاه که به یار خود فرمود: «لا تحزن إنّ الله معنا» و در این کلمات نیز اسراری است که خود، مقاله ای جداگانه می طلبد. خدای بزرگ را شکر می گویم به سبب آنچه نگارش شد و از او مسألت می نمایم که بر ادامه کار توفیق عطا فرماید.

منابع:

* قرآن کریم

- ۱- ابن هشام، السيرة النبوية، دارالجيل، بيروت.
- ۲- اعراب القرآن، محی الدین الدریش، دار ابن کثیر - بيروت.
- ۳- الطبرسی، ابوعلی الفضل، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمعرفة، بيروت.
- ۴- المحلی، جلال الدین والسیوطی، جلال الدین، دار ابن کثیر، بيروت.

۵- امینی، الغدیر، دارالکتب الاسلامیه، طهران.

۶- ثعلبی، تفسیر ثعلبی،

۷- جوادی آملی، تسنیم، مرکز نشر اسراء، قم.

۸- زمخشری، جازالله، الکشاف، دارالکتب العلمیه، بیروت.

۹- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، فی تفسیر القرآن، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات،

بیروت.

